

# معرفت تاریخ؛ دیالکتیک عین و ذهن

## مدخل

آیا تاریخ ساخته‌ی دست مورخان نیست؟ آیا به نتایج تحقیقات مورخان می‌توان اعتماد کرد؟ علل گوناگونی تحلیل‌های مورخان چیست؟ آیا می‌توان امیدوار بود روزی راجع به چیستی و چراً واقعی تاریخی یا حداقل یک واقعه‌ی تاریخی اتفاق نظر میان مورخان مشاهده شود؟ چرا راجع به یک موضوع تاریخی (مانند قیام امام حسین(ع) یا انقلاب مشروطه) نمی‌توان کتابی نوشت که آخرین کتاب راجع به آن رخداد قلمداد شود؟ آیا مورخان می‌توانند بی‌طرفانه و فارغ از ارزش‌هایشان تاریخ‌نگاری کنند؟ حقیقت تاریخی چیست و چگونه حاصل می‌شود؟ آیا امکان دارد گذشته را آن‌چنان بازسازی کنیم که اتفاق افتاده است و تصریفات و پیشداوری‌هایمان را در نگارش تاریخ دخالت ندهیم؟ در یک کلام آیا عیتی که در علوم تجربی شاهدیم در معرفت تاریخی امکان‌پذیر است؟

● دکتر حسین مفتخری \*

سؤالاتی از این قبیل بخشی از دغدغه‌ی مورخان و فیلسوفان علم تاریخ بوده است تا با حلاجی چیستی و ماهیت معرفت تاریخی، به سؤال مقدم بر آن یعنی علم بودن یا نبودن تاریخ پاسخ گویند. همان‌گونه که جنکیز می‌گوید اگر قرار است بفهمیم تاریخ چیست، باید سه حوزه‌ی معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و ایدئولوژی را مورد بررسی قرار دهیم (جنکیز، ۱۳۸۴، ص ۲۹). درواقع معرفت‌شناسی تاریخی بخشی مهم از فلسفه‌ی علم تاریخ است که به عنوان معرفتی درجه‌ی دوم، دانش حاصل شده توسط مورخان را از منظر فلسفه معرفت مورد کندوکاو قرار می‌دهد. قبل از پرداختن به معرفت‌شناسی تاریخی، اشاره‌ای گذرا به مقوله‌ی معرفت‌شناسی لازم به نظر می‌رسد.

## معرفت‌شناسی

پیرامون شناخت و ادراکات انسان گفتوگوهای فراوانی وجود دارد. زیرا این موضوع هسته‌ی مرکزی فلسفه و بهویژه فلسفه‌ی جدید است. اولین نقطه‌ی شروع یک فلسفه در توضیح و تفسیر جهان مساله‌ی شناخت است. زیرا تنها برخورد انسان با جهان به وسیله‌ی ادراک اوتست. پس اگر ریشه‌های شناخت و اندیشه‌ی بشری روشن نشود و مقیاس و

از این آنکه مود مذاقه قرار نگیرد، هیچ مبحث فلسفی قابل بحث و بررسی نیست.

علوم اجتماعی را می‌توان براساس مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها که مربوط به هستی‌شناسی (ontology)، معرفت‌شناسی (epistemology) و روش‌شناسی (methodology) است، مفهوم‌سازی کرد. دسته‌ی اول پیش‌فرض‌ها ماهیت هستی‌شناختی دارد و به بررسی جوهره‌ی پدیده‌هایی می‌پردازد که محقق در صدد تحقیق درباره‌ی آن هاست. برای مثال دانشمندان علوم اجتماعی و از جمله مورخان با این سؤال اساسی هستی‌شناسی مواجهند که آیا «واقعیت» مورد بررسی چیزی خارج از فرد است و از بیرون خود را بر ذهن فرد تحمیل می‌کند یا این که واقعیت محصول ذهن اوضاع است؛ آیا «واقعیت» چیزی است در جهان که «وجود خارجی آن» مسلم است یا این که ساخته و پرداخته ذهن انسانی است؟

دسته‌ی دوم از پیش‌فرض‌ها که با نوع اول نیز مرتبط است ماهیتی معرفت‌شناختی دارد و با زمینه‌های دانش و این که چگونه انسان می‌تواند به درک جهان پرداخته، حاصل آن را به صورت دانش به همنوعان خود منتقل کند، مربوط می‌شود و این که به چه اشکالی از دانش می‌توان دست یافت و انسان چگونه می‌تواند «صحيح» را از غلط تمیز دهد. آیا دانش چیزی قابل تحصیل است یا چیزی است که باید شخصاً آن را تجربه نمود؟ (بوریل، ۱۳۸۳)

معرفت‌شناسی به منزله‌ی رشته‌ی مستقلی از علوم فلسفی سابقه‌ی چندان دیرینی ندارد و از قرن هفدهم یا هجدهم میلادی فراتر نمی‌رود. اما مباحثت و مسائل معرفت‌شناسی قدمتی بسیار طولانی دارد و تا عصر یونان باستان بلکه تا عصر پیش از سقرطاط قابل پیگیری است (حسینزاده، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

معرفت‌شناسی، که نظریه‌ی معرفت نیز نامیده می‌شود، شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی حقیقت، متابع و اعتبار معرفت می‌پردازد. در واقع معرفت‌شناسی یعنی فلسفه‌ی معرفت یا کاویدن احکام و بنیادهای معرفت. از جمله سوالات عمده‌ای که معرفت‌شناسی برای پاسخ دارن به آن‌ها تلاش می‌کند عبارتند از: معرفت چیست؟ چگونه به آن دست می‌یابیم؟ آیا می‌توان از راههای دست‌یابی به آن در مقابل اشکالات شکاکان دفاع کرد؟ (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۸) سه موضوع اساسی معرفت‌شناسی این است که آیا واقعیتی مستقل از ذهن من وجود دارد؟ اگر وجود دارد قابل شناخت نیز هست؟ اگر واقعیتی هست و اگر قابل شناخت باشد، آیا قابل انتقال به دیگران نیز می‌باشد؟ بنابراین به موازات این سه سؤال با سه نوع شکاکیت مواجه می‌شویم. ۱- شکاکیت هستی شناسانه ۲- شکاکیت معرفت‌شناسانی ۳- شکاکیت idealist و گویندی. به کسانی که معتقدند جدا از ذهن من چیزی وجود ندارد، ایده‌آلیست گویند. آن دسته از فلاسفه که می‌گویند جهان خارجی وجود دارد و می‌توان آن را شناخت، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- اصحاب اصالت عقل (عقل‌بایاران)- ۲- اصحاب اصالت تجربه (تجربه‌گرایان).

پس به موازات مناقشه درباب تعریف معرفت، مهمترین بحث درباره‌ی چگونگی تحصیل معرفت است. در تاریخ معرفت‌شناسی، درباره‌ی ابزار عمده‌ی تحصیل معرفت دو مکتب فکری عمده وجود داشته است: یکی مکتب «عقل گرایان» (rationalists) که عقل را عهده‌دار این وظیفه می‌دانند و دیگری «تجربه‌گرایان» (empiricists) که این نقش را به تجربه و عملداً به کاربرد حواس، که عنده‌الازوم مؤید به ابزارهای علمی است، می‌دهند. فیلسوفان عقل گرا تعلق را عامل نخستین و قطعی در هرگونه شناخت می‌دانند درحالی که تجربه‌گرایان بر تأثیر مشاهده یا تجربه یا حواس تأکید می‌کنند. هم عقل‌باوری و هم تجربه‌باوری بر گونه‌های بسیارند و کمتر فیلسوفی عقل‌باور محض یا تجربه‌باور محض بوده است (رندل، ص ۷۶). از نظر عقل گرایان الگوی معرفت، ریاضیات و منطق است که در آن با استنتاج عقلی به حقایق ضروری دست می‌یابیم. الگوی تجربه‌گرایان علوم تجربی است که در آن مشاهده و ازمنون، در تحقیق تعیین کننده‌اند. اما مسئله اساسی برای هر دو سنت در معرفت‌شناسی این است که آیا توان به راه‌هایی که هر کدام برای رسیدن به معرفت عرضه داشته‌اند، اعتماد نمود؟ مفاد استدلالات شکاکانه این است که به رواحتی نمی‌توان این راه‌ها را قابل اعتماد دانست. بنابراین تلاش برای پاسخ‌گویی به شکاکیت شیوه‌های دقیق برای فهم آنچه در معرفت‌شناسی قاطع و اساسی است به دست می‌دهد (دانشور، ۱۳۸۰، صص ۹۰-۹۲).

سؤال دیگری که در معرفت‌شناسی مطرح شده، این است که آیا اگر جهان خارج را شناختیم می‌توانیم آن را به دیگران منتقل کنیم؟ بعضی فلاسفه می‌گویند این کار امکان ندارد و مشکلات زبانی را مانع عملده در سر راه تفهیم مطلب می‌بینند.

## اگر قرار است بفهمیم تاریخ چیست، باید سه حوزه‌ی معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و ایدئولوژی را مورد بررسی قرار دهیم

خلاصه این که معرفت‌شناسی یا نظریه‌ی معرفت، شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی ماهیت و حدود معرفت، پیشرفت‌ها و مبانی آن می‌پردازد و قابلیت اعتماد به ادعای معرفتی را می‌سنجد. به عبارت دیگر، معرفت‌شناسی عبارت است از مطالعه‌ی شرایط حصول و شکل‌گیری معرفت‌ها. معرفت‌شناسی قدیم تا قبل از رنسانس به مفاهیم کلی اختصاص داشت و موجودیت مستقل از ذهن را تصور می‌کرد. اما معرفت‌شناسی جدید به نقش ذهن شناسده در جریان شناخت توجه دارد (حقیقت، ۱۳۸۵، ص ۵۱). معرفت‌شناسی معاصر نوعی دانش فلسفی و عقلی است که ماهیت و حقیقت معرفت را تحلیل و متوجه آن را بررسی می‌کند و مبانی و حدود آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفتی را بررسی می‌کند (حسینزاده، ۱۳۸۲، ص ۴۲).

معرفت‌شناسی دو اصطلاح دارد: معنای عالم (شاخه‌ای از فلسفه) و معنای خاص (به عنوان شاخه‌ای از فلسفه علم) در عین حال فلسفه‌ی علم خود شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی نقادانه علوم، روش‌ها و نتایج آن‌ها اهتمام دارد. هر علمی «شناخت چیزی» است اما معرفت‌شناسی «شناخت خود شناخت» یا «شناخت خود معرفت» است، پس معرفتی است درجه‌ی دوم. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های معرفت‌شناسی تأثیری است که در تقسیم‌بندی علوم ایجاد می‌کند، اما مهم‌ترین بحث در معرفت‌شناسی از جمله معرفت‌شناسی تاریخی مبحث عینیت objectivity است و «می‌توان گفت مسأله‌ی عینیت در پژوهش هنگامی پیدید می‌آید که مورخان به مسائل واحد پاسخ‌های متفاوت می‌دهند.» (درای، ۱۳۸۰، ص ۱۷۴) اما «عینیت» چیست و نسبت آن با معرفت تاریخی چگونه است؟

### عینیت

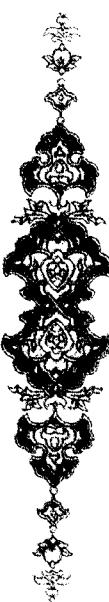
عینیت معانی متعددی دارد. از جمله مطابقت با واقع و نیز به معنای قابل صدق (آزمون‌پذیر) همگانی. یعنی آیا همه می‌توانند دریاب صدق و یا کذب مسأله‌ای تحقیق کرده و به نتیجه واحدی برسند یا خیر؟ (ملکیان، ص ۱۸۳) در فلسفه کلاسیک عینیت بیشتر به معنی مطابق با واقع به کار می‌رود، اما در فلسفه‌ی جدید بیشتر به معنی قابل صدق همگانی یا آزمون‌پذیری بین‌الذهانی است و در مقابل «ذهنه‌ی» که امری شخصی و غیرقابل انتقال است، تفسیر می‌گردد. «آزمون پذیری بین‌الذهانی» (intersubjective testability) یعنی آن که تک‌تک افراد جامعه‌ی علمی علی‌الاصول می‌توانند شرایط آزمون یک نظریه را فراهم آورند و درخصوص صدق و کذب آن به تحقیق پردازند (ترافقی، ص ۲۲). پس به قول ایان باربیور منظور از «مشاهده‌پذیری همگانی» نه زدودن نقش ذهن یا سهیم عالم، بلکه اتفاق نظر با [و در] عرف اهل علم است و مراد از «همگانی» همه‌ی مردم کوچه و خیابان نیست. عرف یا جامعه‌ی اهل علم، گستره‌ی بین‌المللی دارد ولی اعضای آن پای‌بند به سنت مشترک واحدی هستند (باربیور، ۱۳۶۳، ص ۲۲۰). گونار میرداد عینیت را به معنی واقع‌گرایی می‌داند. از نظر وی عینیت اصطلاحی است که یکی از معانی آن دلالت بر برداشت عینی واقعیت دارد (میرداد، ۱۳۵۷، ص ۹). از منظر دیگر عینیت به این نکته اشاره دارد که علم به صورت حقیقی باید فارغ از هر گونه نگره‌های شخصی ملاحظه شود (ساروخانی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۵). در همین راستا استنفورد منظور از عینیت را آن می‌داند که آراء، داوری‌ها و گزاره‌های ما باید کاملاً بر مبنای موضوع مورد بررسی، هرچه باشد، شکل‌گیرید. صدق یا کذب آن‌ها باید مستقل از افکار و احساسات افراد باشد. پس «آرمان عینیت عبارت است از شناختن یا بیان چیستی جهان، کاملاً به صورتی جدا از ذهنیت فرد شناسنده» (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۹۳). عینیت از مهم‌ترین خصایص علم به شمار می‌رود.

عینیت به این نکته اشاره دارد که علم به  
صورت حقیقی باید فارغ از هر گونه نکره‌های  
شخصی ملاحظه شود

## معرفت تاریخ

می‌توان به بیان ساده، فرض «عینیت» در علم را مبتنی بر سه پیش فرض دانست:

- ۱- حقیقت / واقعیتی مستقل از فاعل شناسا وجود دارد.
- ۲- این حقیقت / واقعیتی علی‌الاصول شناختی است.
- ۳- معیار یا معیارهای عام و فراتاریخی وجود دارد که به استناد آن می‌توان به نحو معقول یک نظریه را بر نظریه‌ی دیگر ترجیح نهاد (نراقی، ص ۲۲).



مطابق دیدگاه عینیت‌گرایی، «عینیت» آرمانی علم و «علم عینی» آرمانی، علمی است که در آن سهم و نقش ذهن یا فاعل شناسا (دانشمند [در اینجا مورخ]) به صفر رسیده باشد و «علم» یکسره از «غیرعلم» فارغ و پیراسته باشد (نراقی، ص ۲۳). برایان فی معتقد است از نظر تاریخی مهم‌ترین تفسیر از عینیت را عینیت‌باوری به دست داده است. «عینیت‌باوری» تری است که می‌گوید واقعیت مستقل از ذهن ما «در خود» وجود دارد و این واقعیت به همین صورت قابل شناختن است (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۷). پس «عینیت» را می‌توان حتی از شناخت تعریف کرد که در آن مقولات و برداشت‌های پیشین، تمنیات، عواطف داوری‌های ارزشی، و امثال‌هم، که ضرورتاً ما را گمراه می‌کنند و بدین ترتیب مانع از رسیدن به حقیقت عینی می‌شود، وجود نداشته باشد (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۰)، این دیدگاه معرفت‌شناسانه که تصور می‌کند ذهن همانند آینه منعکس کننده واقعیت است، سرشتی «پوزیتیویستی» دارد. در واقع شالوده‌های اساسی عینیت‌گرایی شامل هستی‌شناسی رئالیستی و معرفت‌شناسی پوزیتیویستی است، با این تلقی «نظریه یا رخدادی را عینی می‌خوانیم که با واقعیت چنان که در خود آست تطابق داشته باشد. در مرحله‌ی بعد، اشخاص یا شیوه‌هایی را عینی می‌خوانیم اگر که در آن‌ها عناصر سوبِکتیو subjective حذف شده باشند، عناصری که مانع رسیدن به حقیقت عینی هستند». (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۴) از همه‌ی توضیحات فوق می‌توان به تعریفی از عینیت رسید که مایکل استنفورد آن را در سطح نظریه‌های علمی، راجح‌تر از دیگر تعریف‌ها می‌داند، یعنی «امر معقول قابل پذیرش برای هر شخص عاقل و خردمند». (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۹۹)

### دانش تاریخ و معضل عینیت

مسئله‌ی عینیت تاریخی، مهم‌ترین و نیز دشوارترین مبحث در فلسفه‌ی انقادی تاریخ است (والش، ۱۳۶۳، ص ۲۲ و ۱۰۵). مورخان تا چه اندازه می‌توانند به حق مدعی اعتبار صدق عینی تنتیجی گردد که معمولاً به آن می‌رسند - آیا آن‌ها، طبق سخن مکرر فون رانکه، می‌توانند مدعی کشف گذشته، آنگونه که واقعاً بوده است، شوند یا نه؟ کسانی را که مدعی‌اند می‌توانند غالباً «عینیت‌گروان» objectivists می‌نامند و کسانی را که منکر این امکان هستند غالباً به نام «نسبت‌گروان» relativists می‌خوانند (درای، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶). که به ترتیب نامهای دیگری برای معرفت‌شناسی پوزیتیویستی و ایده‌آلیستی محسوب می‌شوند. و البته همان‌گونه که درای به درستی مطرح می‌کند، معمولاً این فیلسوفان و نه مورخان بوده‌اند که در دفاع از حیثیت علمی رشته‌ی تاریخ، قویاً به نفع امکان تاریخ عینی استدلال کرده‌اند و فیلسوفانی که این‌چنین استدلال کرده‌اند غالباً همان‌ها بوده‌اند که از نظریه پوزیتیویستی تبیین تاریخی حمایت کرده‌اند (درای، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸). درباب وجود یا فقدان عینیت در معرفت تاریخی مراحلی چند طی شده است. در تفکر سنتی ماقبل مدرن معرفت تاریخی معرفتی آینه‌وار و تطبیقی بود که هدف مورخ را رسیدن به واقعیت تاریخی تعریف می‌کرد. مورخین تصور می‌کردند حکم آینه‌ای را دارند که می‌توانند و درصدند آنچه را رخ

داده است، عیناً به ما منعکس کنند. یعنی در این تفکر عینیت تاریخی امری ممکن و در دسترس تلقی می‌شد. اما در دوره‌ی مدرن با ظهور مباحثت جدید در حوزه‌ی معرفت‌شناسی، واقعیت تاریخی حکم آینه‌ای غبارآلود و کدر را دارد و در نتیجه از سوی عینیت‌بازاران وصول به واقعیت تاریخی امکان‌پذیر است اما نه به راحتی بلکه فقط توسط روش‌های خاص علمی این امر ممکن است. اکثر مورخان و دانشمندان اجتماعی قرن نوزدهم معتقد بودند که عینیت فارغ از ارزش (عاری از جهت‌گیری ارزشی) امری قابل حصول و امکان‌پذیر است، اما خصوصاً در اوآخر قرن بیستم با ظهور گرایش‌های پست‌مدرنیستی در معرفت‌شناسی، دستیابی به عینیت را غیرممکن و غیرعملی دانستند. در تفکر پست‌مدرن، معرفت تاریخی امری است ممتنع و امکان دستیابی به واقعیت تاریخی وجود ندارد؛ زیرا مورخ در خلاصه حرف نمی‌زند بلکه در فضایی از علائق و ارزش‌ها زندگی می‌کند که در تاریخ تگاری او تأثیرگذارند. براساس دیدگاه پست‌مدرن «معرفت شناسی نشان می‌دهد ما هرگز واقعاً نمی‌توانیم گذشته را بشناسیم» (جنکیتر، ۱۳۸۴، ص ۴۳) و «عینیت و بی‌طرفی وهم است» (جنکیتر، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰) و «تاریخ هرگز بی‌غرضانه گفته یا خوانده نمی‌شود، بلکه همیشه برای کسی است.» (جنکیتر، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴)

### مدعیات عینیت‌گرایان و نسبی‌گرایان

همان‌گونه که آمد، درباب امکان یا عدم امکان عینیت در تاریخ دو دیدگاه ظهور کرد؛

۱- دیدگاه عینی‌گرایان ۲- دیدگاه شکاکان یا نسبی‌گرایان (ذهنیت‌گرایان)

از نظر عینیت‌گروان معرفت تاریخی می‌تواند و باید معرفتی عینی باشد و تاریخ عینی وجود دارد. دیدگاه این افراد این است که احساسات نباید در تاریخ دخیل باشد و تاریخ از تبلیغ جدا است و باید در تاریخ بی‌طرف بود (والش، ۱۳۶۳، ص ۲۲)، از نظر ایشان ارزش‌های سه گروه در امر تاریخی تأثیرگذارند و باید حذف شوند؛ ارزش‌های عامل یا کارگزار تاریخی، ارزش‌های مورد نظر مورخ و ارزش‌های تمام کسانی که اطلاعاتی (شواهدی) درباره‌ی عامل فراهم کرده‌اند (راوی یا واسطه‌ی خبر) (نوذری، ۱۳۷۹، ص ۱۴۰).

عینیت‌گرایان معتقدند امر واقع و عینیت در تاریخ دست یافتنی و امکان‌پذیر است و براساس فرضیه‌ی انطباق یا آینه‌ای بیان می‌دارند که یک گزاره یا یک حقیقت زمانی حقیقت دارد که با واقعیت تطابق داشته باشد (نوذری، ۱۳۷۹، ص ۸۳).

اما از نظر نسبی‌گرایان تاریخ عینی وجود ندارد یعنی در تاریخ نمی‌شود بی‌طرف بود. استدلال آن‌ها این است که چون میان مورخان توافق نیست و هر کدام به گونه‌ای پای‌بند نظریات خود هستند این امر سبب شده درباره‌ی بی‌طرفی تاریخ شک شود. براین اساس، واقعیات تاریخی نمی‌توانند صرفاً عینی باشند چون تنها در سایه‌ی اهمیتی که مورخ به آن‌ها می‌دهد به صورت واقعیات تاریخی درمی‌آیند، به قول کارل پکر «تاریخ هیچ رویدادی هرگز برای دو شخص دقیقاً یکسان نیست؛ و همه می‌دانند که هر نسلی تاریخ گذشته را که در نفس‌الامر برای او و برای چند و چندین نسل پیش از او یکسان بوده، به شیوه‌ای تازه می‌نویسد، و ترکیب نویسی به آن می‌دهد... که متأثر است از اهداف، آرزوها، پیش‌اندیشه‌ها و پیش‌داوری‌های کنونی‌اش که همه در روند معرفت‌یابی او وارد می‌شوند.» (باربور، ۱۳۸۵، ص ۲۲۹).

نسبت‌گرایان استدلال می‌کنند که مورخان درواقع به مسائل واحد پاسخ‌های متفاوت می‌دهند و برخلاف دانشمندان مثلاً علم فیزیک نه تنها پرسش‌ها بلکه پاسخ‌های آن‌ها از زمانی به زمان دیگر متفاوت است و تفاوت پاسخ‌های آن‌ها که در اوضاع و احوال واحد رائه شده است، ناشی از تفاوت در ارزش داوری است (درای، ۱۳۸۰).

**عینیت را می‌توان حالتی از شناخت تعریف کرد که در آن مقولات و برداشت‌های پیشین، تمنیات، عواطف داوری‌های ارزشی، و امثال‌هم، که ضرورتاً ما را گمراه می‌کنند و بدین ترتیب مانع از رسیدن به حقیقت عینی می‌شود، وجود نداشته باشد**

ص ۱۷۴)

نسبت‌گرایان عقیده دارند که واقعیت چیزی نیست که به سادگی درک گردد، واقعیت امری نسبی است. آن‌چه در یک دوران واقعیت تلقی می‌شود، ممکن است در دوران دیگر مردود شناخته شود. در این دیدگاه حقایق جنبه‌ی نسبی دارند و رسیدن به واقعیت امکان ندارد (والش، ۱۳۶۳، ص ۸۳). ایده‌آلیست‌ها یا نسبی‌گرایان اصلت را به ذهن مورخ subject می‌دهند و راه‌شناخت را از طریق درک و فهم می‌سیر می‌دانند. از نظر ایشان تاریخ گذشته چیزی جز زاییده‌ی ذهن مورخ و اندیشه‌ی او نیست و هر کتاب تاریخی که نوشته می‌شود، بیش از آنکه بازتاب گذشته باشد نشان‌دهنده‌ی زمان حال است «ما گذشته را فقط با دیدگان حال می‌توانیم مشاهده و درک کنیم. مورخ به عصر خود تعلق دارد، و تابع شرایط زمان خویش است.» (کار، ۱۳۵۱، ص ۳۶)

گذشته‌ای که «می‌شناسیم» همواره منوط به دیدگاه‌های خود می‌باشد، «زمان حال» خود ما است... ما امروزی هستیم و کلام و افکارمان نمی‌تواند به جز مطلب امروزی باشد (جنکینز، ۱۳۸۴، ص ۳۲) از این رو گروچه ایده‌آلیست می‌گفت هر تاریخی تاریخ معاصر است. در این نگرش ذهن مورخ بر عین (حادثه و واقعه) تقدم دارد. این دیدگاه به عینکی هم معروف است. یعنی اینکه مورخ محصور در شرایط زمانی و مکانی است. قبل از این که به سراغ یک موضوع برود عینک را به چشم می‌زنند و واقعیت را از زاویه عینک خود می‌بینند.

کسانی که مدعی‌اند پژوهش تاریخی، عینی نیست معمولاً به دلایل ذیل استناد می‌کنند: مورخان برخلاف مثلاً شیمیدانان یا فیزیکدانان واقعاً نمی‌توانند موضوع مورد بررسی‌شان را مشاهده کنند؛ زیرا اسناد و مدارکشان راجع به گذشته جسته و گریخته و ناقص است؛ زیرا آن‌ها حتی مستندات ناقص و محدودی را که در اختیار دارند، باید گزینش بکنند؛ در به کارگیری مفاهیم سامان‌دهنده، آن‌ها ساختاری را بر گذشته تحمل می‌کنند که هیچ‌گاه واقعاً نداشته است؛ و آن‌چه آن‌ها مطالعه می‌کنند متضمن ملاحظات اخلاقی و زیبایی‌شناختی است (درای، ۱۳۸۰، ص ۶۶). از نظر اینان مورخ نمی‌تواند داوری شخصی را کنار بگذارد و هر قدر که مورخ به تهدیب و ترکیه پیردادز باز همچنان انسان مخلوق زمان، مکان، اوضاع و احوال، علایق، شیفتگی‌ها و فرهنگ باقی می‌ماند و امید آن نمی‌رود که مانند «آینه‌ای بی‌طرف» عمل کند (درای، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸).

بر هر دو نگرش پوزیتیویستی و ایده‌آلیستی تقدیمی‌وارد است. گزارش پوزیتیویستی از شناخت دیگر پذیرفتنی نیست. واقعیات به خودی خود گویا نیستند و عیان نمی‌شوند. «واقعیات تاریخ هرگز دست‌نخورده به ما نمی‌رسد، زیرا به صورت دست‌نخورده نه وجود داشته و نه می‌تواند وجود داشته باشد. واقعیات همواره از مغز واقعی نگار تر شجع می‌کند.» (کار، ۱۳۵۱، ص ۳۲)

بنابراین آرمان پوزیتیویستی برکنار از نظریه‌ای وارد (باربور، ۱۳۸۵، ص ۲۱۴) شود. تعریف عینیت در عینیت‌باوری که می‌گوید عینیت باید توأم با قطع علایق باشد قابل قبول نیست. «با توجه به عدم انسجام مفهوم عینیت در عینیت‌باوری، بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که عینیت امری محل است.» (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۵) و «آرمان مشاهده‌پذیری همگانی، چیزی به نام «داده‌های به کلی تعبیر ناشه» در قلمرو علم وجود ندارد. همه داده‌ها تا حدی «گرانبار از نظریه» اند (باربور، ۱۳۸۵، ص ۱۳۸۰).

به تدریج بسیاری از فیلسوفان قرن بیستم به‌این نتیجه رسیدند که عینیت فارغ از ارزش‌گذاری امری محل و غیرعملی است. تاریخ فاقد قضاؤت‌های ارزشی امکان‌پذیر نیست. تاریخ از جمله داشت‌هایی است که حامل ارزش‌گذاری است و جانبداری‌های مورخ در آن کاملاً مشهود است. ما تاریخ بدون ارزش‌گذاری نداریم، در تاریخ داشش و ارزش در کنار هم‌دیگر

در تفکر سنتی ماقبل مدرن معرفت تاریخی معرفتی آینه‌وار و تطابقی بود که هدف مورخ را رسیدن به واقعیت تاریخی تعریف می‌کرد. مورخین تصور می‌کردند حکم آینه‌ای را دارند که می‌توانند و در صددند آنچه را رخ داده است، عیناً به ما منعکس کنند

## معرفت تاریخ

**عینتگرایان معتقدند امر واقع و عینیت در تاریخ  
دست یافتنی و امکان پذیر است و براساس فرضیه‌ی  
انطباق یا آبینه‌ای بیان می‌دارند که یک گزاره یا  
یک حقیقت زمانی حقیقت دارد که با واقعیت تطابق  
داشته باشد**

قرار دارند.» (ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۴۱-۳۹) مورخ هنگام بحث تاریخی اصطراراً به صدور احکام ارزشی مبادرت می‌کند. «عمولاً احکام ارزشی از سه طریق وارد تحقیقات تاریخی می‌شوند: گزینش قطعات خاص، تفسیر علل رویدادها و یزگی‌های شخصی مورخ.» (ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۵۶) دانشمندان نمی‌توانند فاقد علاقه و چهت‌گیری باشند و در عین حال پژوهش‌هایشان را دنبال کنند. «حتی اگر مورخ در خدمت کسی یا دستگاهی نباشد، تمایلات و دیدگاه‌های خاص خود او در تالیف تاریخ مؤثر است.» (ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۵۶) مواد و مصالح تاریخی از دریچه‌ی ارزش‌گذاری را بیان به ما می‌رسد. بالاتر از آن وظیفه‌ی اصلی مورخ علاوه بر ثبت و ضبط وقایع ارزشیابی است.

مورخ بدون ارزشیابی نمی‌تواند تشخیص دهد کدام موضوع ارزش ضبط دارد. ضمن این که عنصر زبان ذاتاً واحد مقوله‌ی ارزش‌گذاری است و آلوهه و آمیخته با اعتقادات مفهومی ماست. برای نوشتن تاریخ فاقد ارزش داوری در ابتداء نیازمند به زبان غیرارزشی هستیم که آن هم ممکن نیست. «زبان مشاهده کاملاً خنثی که پوزیتیویست‌ها در پی آن بودند، حصول ناپذیر است.» (باربور، ۱۲۸۵، ص ۲۱۵)

مشکل دیگری که در سر راه عینیت در تاریخ مطرح و مرتبه با بحث ارزش داوری است، مسئله‌ی گزینش در تاریخ است. از نظر نسبیت‌گروان مورخان هنگامی که با ضرورت گزینش مواجه می‌شوند، عموماً آن‌چه درباره‌ی موضوع مورد مطالعه‌شان چشمگیر یا حائز اهمیت می‌دانند به ما می‌گویند و از این‌دو آن‌چه آن‌ها به ما می‌گویند بیان کننده‌ی مجموعه‌ای خاص از ارزش‌هاست (درای، ۱۳۸۰، ص ۱۷)، تاریخ حداقل به دو مفهوم داری کیفیت گزینش است. الف - هریک از نوشه‌های تاریخی مربوط به موضوعی خاص است. ب - هیچ تاریخ‌نویسی نمی‌تواند همه‌ی آن‌چه را در گذشته رخ داد، شرح دهد. تنها حقایقی که به کتب تاریخی راه می‌یابند آن‌هایی هستند که تا حدی واحد اهمیت هستند ولی این که چه چیز واحد اهمیت است، نسبی است و تحت تأثیر علایق، معتقدات و ارزش‌های مورخ قرار دارد (ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۶۶). اما مخالفان در مقام پاسخ این ایراد می‌گویند مورخ ملزم به انتخاب است، اصولاً بدون انتخاب عناصر خاص، هیچ کتاب تاریخی نوشته نمی‌شود و این که مورخ ملزم به انتخاب است، مطلقاً دال بر بی‌ارزشی گزارش او نیست. زیرا دانشمندان دیگر هم دست به گزینش می‌زنند و علوم طبیعی نیز مانند تاریخ گزینشی هستند و این امر منحصر به فرد نیست. «هیچ دانشمندی نمی‌تواند هر چیزی را در حوزه‌ای خاص مورد مطالعه قرار دهد، همیشه جنبه‌ی اساس‌های خاص باید برای بحث و بررسی گزینش گردد و دانشمندان مانند مورخان در گزینش کردن‌های خود از علایق خود تعییت می‌کنند و ارزش‌هایشان را آشکار می‌سازند.» (درای، ۱۳۸۰، ص ۱۷۲) در تفسیر یک حادثه خاص تاریخی کوچک یا بزرگ هیچ مورخ و مفسری همه‌ی حادثی را که متفهومی به آن حادثه شده‌اند، ذکر نمی‌کند. این کار نه علماء و نه عملاء ممکن است. هر مورخ از زاویه دید خاصی نظر می‌کند و از روزن همان زاویه حوادث و مسیبات آن‌ها را برمی‌گزیند. هیچ دو مورخی از یک حادثه یک نوع تفسیر و تاریخ نمی‌نویسد. به تعداد مورخان تاریخ می‌توان داشت. تعدادی فشرده و انشائی و آشفته از حوادث هرگز یک کتاب تاریخ را تشکیل نمی‌دهد بلکه مورخ با طرحی و بیشتری قلیلی به تنظیم حوادث می‌پردازد و سیر آن‌ها را به نقطه‌ای خاص منتهی می‌کند (سروش، ۱۳۵۸، ص ۳۷-۳۶).

البته این گونه نیست که مورخ بتواند به هر گزینشی دست زن. عرصه‌ی اعمال اختیارات مورخ محدود است و «گزینش کردن به معنای سلب عینیت نیست. دخالت دادن عنصر انتخاب به معنای افزودن چیزی بر تاریخ نیست. به عکس، هرچه توصیف حوادث گزیده‌تر باشد عینی تر و علمی تر است. کتاب‌های تاریخی می‌باید بیشتر از اینکه اکنون گزینشی باشند. گزیده‌تر بودن به عینی تر بودن نزدیک‌تر است نه دورتر.» (سروش، ۱۳۵۸، ص ۴۰-۳۹)

امکان یا عدم امکان بی‌طرفی مورخان در عرصه‌ی توصیف و تحلیل مسائل تاریخی از دیگر مقولات مورد



ایده‌آلیست‌ها یا نسبی‌گرایان اصالت را به ذهن مورخ می‌دهند و راه‌شناخت را از طریق درک و فهم میسر می‌دانند. از نظر ایشان تاریخ گذشته چیزی جز زاییده‌ی ذهن مورخ و اندیشه‌ی او نیست

## معرفت تاریخ

مناقشه حوزه‌ی معرفت‌شناسی تاریخی است که ضمن ارتباط وئیق با دو مقوله‌ی سابق‌الذکر (ازش‌داوری و گزینش) عینیت در تاریخ را خدشه‌دار ساخته و مستمسکی در دست نسیگ‌گرایان علیه عینیت‌باوران بوده است درحالی که عینیت‌باوران معتقد به امکان پذیری قرار گرفتن تحلیلگران حوزه‌ی علوم انسانی و از جمله مورخان در مقامی کاملاً بی‌طرف هستند، معتقدان آن را رد کرده، گریز از بی‌طرفی و ارزش‌داوری را امری محال می‌دانند.

«تاریخ‌نویسانی که به نام بی‌طرفی بی‌انصافی می‌کنند و به جای ذکر و تصریح نقطه‌نظر خود، خود را بی‌نظر و بی‌طرف جلوه می‌دهند، فربیکارانی بیش نیستند که حتی گاهی خود را می‌فریبند و واقعاً گمان می‌کنند که بی‌طرف هستند، بی‌طرفی برای انسانی که از ابتدای زندگی در طوفان نظرها و جبهه‌گیری‌ها می‌زیسته، معادل با بی‌هنری است، آن هم نوعی بی‌هنری امکان‌نایذیر. به جای فریفتاری بهتر است پیش‌پایش زاویه دید خود را هم بر خود و هم بر دیگران عرضه کنیم.» (سروش، ۱۳۵۸، ص ۴۲-۴۱) مورخ به اعتبار انسان بودن نمی‌تواند در تحلیل مسائل نسبت به آن‌ها کاملاً بی‌طرف بماند. هر انسانی دارای موضع‌گیری ارزشی است و بر این مبنای ارزش‌های مختلف اولویت‌گذاری می‌کند. از نظر گونار میرadal این اولویت‌گذاری ارزشی به معنای نقش روش علمی در تحلیل مسائل نیست. معیار پای‌بندی به روش علمی ادعای بی‌طرفی نیست، بر عکس بیان صریح و آشکار اولویت‌های ارزشی است تا هر ناظری درستی حصول نتایج به دست آمده از آن اولویت‌های ارزشی را محک بزند (میرadal، ۱۳۵۷). تاریخ‌نویسان عقیده دارند که اگر بخواهند خود را از قید اندیشه‌های بخصوصی که در ذهن خواهند آزاد کنند و حقایق را از دیدی کاملاً بی‌طرفانه بنویسند، نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد و اصلاً تاریخ نیست. آن‌ها استدلال می‌کنند که هر کتاب تاریخ از دیدگاه خاصی نوشته می‌شود و تنها از همان دیدگاه مفهوم دارد. اگر همه‌ی دیدگاه‌ها را از تاریخ بیرون بکشیم آن‌چه باقی می‌ماند اصلاً قابل درک نیست. بنابراین «به دنبال تاریخ عینی گشتن یعنی فقط حوادث را توصیف کردن نه ممکن است نه مطلوب. یعنی نه می‌توان داشت و نه می‌باید داشت و نباید بیهوده خود را به نام بی‌طرفی فریفت که ما حوادث را هم‌چنان که بوده‌اند شرح می‌کنیم و از دخالت عنصرهای ذهنی خودداری می‌ورزیم، دخالت عنصر ذهنی و طرح دادن به یافته‌های پراکنده و پریشان خارجی از لوازم انفکاک‌نایذیر ماهیت هر علم است.» (سروش، ۱۳۵۸، ص ۳۷)

از آن‌جا که تاریخ دربردارنده‌ی یک عنصر ذاتاً ذهنی است، هرگز حقیقت نهایی هیچ موضوع و مسأله‌ی مهمی نوشته نمی‌شود. آن‌چه در تاریخ عینی خوانده می‌شود نمی‌تواند نظری آن چیزی باشد که در علم آن را عینی می‌خوانند. محدودیت مورخ و اسناد و تکیه مورخ بر ارزش‌ها رسیدن به عینیت مطلق را برای مورخ غیرممکن می‌سازد (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲-۱۲۳). مورخان بعدی با دراختیار داشتن منابع و مراجع دیگر و نیز با علایق گرایش‌ها، حدس‌ها و نظریات جدید به تحقیق در تاریخ خواهند پرداخت. آنان سوالات جدیدی را طرح خواهند کرد و نیز منابع و مدارک تازه‌ای کشف خواهند نمود. نسل‌های نو و اقوام و ملت‌های دیگر همواره این آمادگی را خواهند داشت تا بینش‌های جدید و تفسیرهای نوینی از گذشته عرضه نمایند (برکلی، ص ۱۶۹).

البته ممکن است منظور از بی‌طرفی مورخ به معنای نداشتن پیش‌داوری باشد. اما پیش‌داوری چیست و آیا می‌توان از آن فارغ شد؟ کالینگوود مراد از پیش‌داوری را تمایل به قضاؤت درباره‌ی مسائل یا فیصله‌دادن آن‌ها قبل از بررسی دلایل و شواهد می‌داند و این که شخص میل داشته باشد جواب معینی به فلان مسئله، پاسخ درستی از کار درآید (کالینگوود، ۱۳۸۰، ص ۹-۱۰). در این صورت پیش‌داوری چیز خطرناکی است و با روح حقیقت‌جویی که مورخ مدعی آن است تناقض دارد. از طرفی « واضح است که مورخ هنگام بحث درباره‌ی مسائلی که به خودش

تاریخ‌نویسان عقیده دارند که اگر بخواهند خود را  
از قید اندیشه‌های بخصوصی که در ذهن دارند آزاد  
کنند و حقایق را از دیدی کامل‌بی‌طرفانه بنویسند،  
نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد و اصلاً تاریخ نیست

به عنوان انسانی در عرصه‌ی عمل مربوط می‌شود یا حتی منعکس‌کننده‌ی علائق و منافع اوست، ممکن نیست بدون پیش‌داوری بماند. انکارپذیر نیست که پیش‌داوری سبب می‌شود که شخص دلایل و شواهد را به سود یک طرف بزرگ جلوه دهد و به زیان طرف دیگر نادیده بگیرد. حال سؤال این است که پس چه باید کرد؟ پاسخ کالینگوود چنین است؟ «به جای اینکه ریاکارانه دل خوش کنیم که هیچ پیش‌داوری نداریم، یا بیهوهود بکوشیم که از قید هرگونه پیش‌داوری خلاص شویم، باید با کشف پیش‌داوری‌هایمان، موضع و نگرش و کیل مدافع را ترک گفته و موضع و نگرش قاضی را پیش گیریم و این کاری است که باید بکنیم اگر بتوانیم.» (کالینگوود، ۱۳۸۰، ص ۱۳)

از مجموع آن چه گذشت، دیدیم بررسی رابطه‌ی مورخ و اقیایات تاریخی ما را در موقعیت خطیری قرار می‌دهد، از یک طرف با نظریه غیرقابل دفاع تاریخ به منزله‌ی مجموعه واقعیات، و تقدم بی‌چون و چرای واقعیت بر تفسیر مواجهیم (نظریه پوزیتیویست‌ها یا عینیت‌گرانی) و از طرفی ناظریه دیگری به همان درجه غیرقابل دفاع سر و کار داریم که تاریخ را زایده‌ی مغز مورخ دانسته معتقد است مورخ با تفسیر و تأویل و اقیایات تاریخ را تثبیت کرده بر آن‌ها چیره می‌شود. به تعبیر دیگر در میان دو نظریه قرار گرفته‌ایم که یکی مرکز ثقل را در گذشته‌ی پیش‌داوری دیگری در زمان حال (کار، ۱۳۵۱، ص ۴۳) بر هر دو دیدگاه انتقاداتی وارد است نه جزء اندیشه‌ی (دگماتیسم) عینیت‌گرانی و نه نسبیت‌گرانی اینه‌ایست‌ها هیچ کدام به تنها ی مورخ را به سر منزل مقصود راهنمایی نمی‌کند. هر دو نگرش به نوعی مونولوگ در تاریخ و مورخ معتقدند. اما دیدگاه سوم یا دیدگاه تعاملی (دیالکتیکی) که بر اساس آن تاریخ گفتوگویی مستمر مورخ و حادثه و دیالوگ میان گذشته و حال است و به ذهن و عین به یک اندازه توجه می‌شود، کارسازتر است. در این دیدگاه دیالکتیکی مورخ و تاریخ (عالیم و حادثه) در کشی متقابل معرفت تاریخی را شکل می‌دهند. بر ماست که راه خود را در وسط این دو قطب سهمناک با دقت و ظرافت بیایم و پیش رویم، بنابراین می‌توان با ای‌اچ‌کار هم نظر بود که «مورخ نه غلام حلقه‌به‌گوش و نه فرمانروای مستبد واقعیات است. رابطه مورخ و اقیایاتی که در اختیار دارد براساس مسوات و داد و ستد استوار است، از آن جا که مورخ جزء زمان حال و اقیایات متعلق به گذشته است مورخ و اقیایات تاریخ لازم و ملزم یکدیگرند؛ مورخ بدون واقعیات بی‌ریشه و عیث است؛ و اقیایات هم بدون مورخ مرده و بی‌معناست. تاریخ عمل مداوم تأثیر یافتن مورخ و اقیایات از یکدیگر، و گفت و شنود پایان ناپذیر حال و گذشته است.» (کار، ۱۳۵۱، ص ۴۵ - ۴۶)

تاریخ همین اندازه که آگاهانه از تبعیض، تعصب و از کتمان حقیقت دور باشد، جنبه‌ی عینی دارد. هرچند جنبه‌ی عینی آن مطلق نیست، نسبی است. (ازربن کوب، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲) عینیت نه صفت و مشخصه نتایج پژوهش، بلکه صفت و شخصه‌ی خود فرایند پژوهش است. روش تحلیل علمی، و نه صرفاً نتایج آن، چیزی است که یا عینی است یا عینی نیست. اما چه چیزی یک فرایند پژوهشی را عینی می‌کند؟ در یک کلام، اینکه فرایند پژوهشی منصفانه باشد. عینیت مستلزم پاسخ‌گویی به نظریه‌ها و تحقیقات دیگران، و آمادگی برای تجدیدنظر بر مبنای تقدّه‌ای آن‌هاست. پس پژوهشگران ممکن است تحلیل خود را به شیوه‌ای عینی پیش‌ببرند و لی به نتایج متفاوتی برسند (فی، ۱۳۸۱، ص ۹ - ۲۶۸). خلاصه اینکه تاریخ علمی، تاریخی نیست که در آن گزینش‌ها و ارزش‌ها راه نداشته باشد، بلکه تاریخی علمی و عینی است که: الف - براساس روش‌شناسی مشخص و بر پایه‌ی یک الگوی تحلیلی نوشته شود؛ ب - از منابع و داده‌های متفق بهره جوید؛ ج - مبتنی بر روابط علی - معلولی میان پدیده‌ها باشد؛ د - دارای نظم منطقی، مضمونی و محتوایی باشد؛ ه - فرآورده آن مجموعه‌ای منسجم و معنادار را شکل دهد، یعنی رخدادها در کنار هم مانند جملات و عبارات یک جمله باشند که هرگونه جایه‌جایی در آن، باعث از دست رفتن معنا و مفهوم آن گردد؛ و - محقق به مثابه یک متقد بر امر گزینش، نگارش و تفکیک

تاریخ همین اندازه که آگاهانه از تبعیض، تعصب و  
از کتمان حقیقت دور باشد، جنبه‌ی عینی دارد. هرچند  
جنبه‌ی عینی آن مطلق نیست، نسبی است.

## معرفت تاریخ

ارزش‌ها نظارت کند و (حتی المقدور) از پیش‌داوری بپرهیزد. (ملائی توانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱) (ملائی توانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱)

### منابع:

- ادواردز، بل (۱۳۷۵): فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ادینس، برکلی، تاریخ و فلسفه تاریخ، ترجمه نصرالله صالحی، مجله تاریخ اسلام، شماره‌ی ۷.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲): درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی.
- باربود، ایان (۱۳۶۳): علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرم‌شاهی، تهران، انتشارات سروش.
- بوریل، گیسون و گارت مورگان (۱۳۸۳): نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان، ترجمه محمد تقی نوروزی، تهران، سمت.
- جنکینز، کیت (۱۳۸۴): بازآذینی تاریخ، ترجمه ساغر صادقیان، تهران، نشر مرکز.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۲): پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر، قم، مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۵): روش‌شناسی علوم سیاسی، قم، دانشگاه مفید.
- دانشور، یوسف و ... (۱۳۸۰): نگرش‌های نوین در فلسفه، مجموعه مقالات، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
- درای، ویلیام، اچ (۱۳۸۰): عینیت و ارزش داوری در تاریخ، ترجمه مسعود صادقی علی‌ایادی، پژوهشنامه مین، شماره‌ی ۱۳.
- رنل، جان هرمن؛ درآمدی به فلسفه، ترجمه امیر جلال الدین اعلم.
- زربن کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲): تاریخ در ترازو، چاپ دوم، امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۳): روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۵۸): فلسفه تاریخ، چاپ دوم، تهران، بنا.
- فی، برایان (۱۳۸۱): فلسفه امروزین علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- کار، ای. اچ (۱۳۵۱): تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشا، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- کالینگوود، ر. ج (۱۳۸۰): آیا مورخ می‌تواند بی طرف باشد؟ ترجمه عزت الله فولادوند در مجله بخارا، شماره‌ی ۱۸، خرداد و تیر.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۵): عینیت یا بی طرفی در پژوهش‌های تاریخی، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره‌های سیزدهم و چهاردهم، پاییز و زمستان.
- ملکیان، مصطفی، درس گفتارهای فلسفه تاریخ.
- میرداد، گونار (۱۳۵۷): عینیت در پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه مجید روشنگر، انتشارات مروارید.
- نراقی، احمد؛ عینیت در علم و ایله آن با آموزه‌های دینی، مجله کیان، شماره‌ی ۲۰.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹): (ترجمه و تدوین)، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، تهران، طرح نو.
- والش، دیبلو، اچ (۱۳۶۳): مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاء الدین علایی طباطبائی، تهران، امیرکبیر.

### پی‌نوشت:

\* دانشیار دانشگاه تربیت معلم